

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در باب بیع و تفسیرش دیگه حالا طولانی شد و عرض کردیم به این که آن چه که ما الان از مجموعه شواهد و ادله در می آوریم این مطلب است که یک چیزی به عنوان عقد بیع و عقود به طور کلی هست که آن به قول آقایان مثل اسم مصدر می ماند و یک چیزی هم به نام بیع که انشاء می شود و انصافش این است که در عرف عمومی گاهی فقط به عملی را که موجب می گوید بیع می گویند، گاهی به مجموع هر دو و کل عقد را بیع می گویند و گاهی هم به اثری که ملک است و انتقال است، عرض کردیم این ها چون در طول هم هستند این اصطلاح مشکل خاصی ندارد و بیشتر آن جنبه های کلی مورد نظر است مثلاً در باب بیع بیشتر نظر این است که موجب یا ایجاب در حقیقت تملیک می کند پس اگر تملیک که نبود مثلاً آمد گفت من این کتاب را در مقابل صد تومان قرار می دهم، ببینید تبدیل است، این ها می خواستند بگویند این بیع نیست، من کتاب را در مقابل صد تومان قرار دادم بیع نیست، این که گفت مبادلة مال بمال البته خود کتاب مصباح المنیر هم نوشت فی اصل اللغة، در اصلش این است و إلا خود ایشان، عرض کردم خواندم، یکی دو بار هم خواندیم ایشان یک تتمه عبارت دارد، متأسفانه در مکاسب شیخ آن تتمه نیامده، تتمه عبارتش این است که اصلش آن است اما به هر حال به معنای عقد بکار برده شده و عرض کردم دنباله دارد و آن هم سرش این است که کتاب مصباح المنیر یک کتابی است که شرح مصطلحات کتاب الجامع مال آن رافعی از علمای اهل سنت از شافعیه، تقریباً مثل کتاب هایی که ما الان در فارسی داریم مثلاً فرهنگ مصطلحات فلسفی، فرهنگ مصطلحات فقهی، این مصباح المنیر اساسش فرهنگ مصطلحات فقهی آن کتاب بوده طبیعتاً در اثناء هم متعرض معنای لغوی شده است و إلا اصل کتاب، گاهی هم چیز هایی آورده که در فقه نیست، بیشتر جنبه لغوی دارد. علی ای حال این هست یعنی این نکته هست و راهی را هم که ما در این جا می رویم این است که به ذهن ما چون این مطلب مطلب اعتباری بوده و بیشتر در قضایای اعتباری تحدیدا آن نکته خاصش روشن نمی شود إلا مجموعاً مثلاً یک نکته ای، آن

جوری باید حساب بکنیم مثلاً الان این طوری حساب می‌کنیم این‌ها می‌خواستند بگویند در بیع عنوان تملیک هست، تبدیل و مبادله کافی نیست، تعویض کافی نیست، بگوییم این کتاب به جای صد تومان، این کتاب در مقابل صد تومان، من این کتاب را در مقابل صد تومان قرار می‌دهم، می‌گویند این بیع نیست، انشاء هم کرد و لذا این که می‌گویند بیع یعنی انتقال چون از تملیک انتقال پیدا می‌شود، از تعویض که انتقال پیدا نمی‌شود، مراد شیخ که می‌گوید انتقال می‌خواهد بگویند این باید توش تملیک باشد، مراد آن که می‌گوید تملیک یعنی تعویض کافی نیست، تبدیل کافی نیست، مقابل قرار دادن کافی نیست، اگر می‌خواهید شما بیع بگویید عبارت از تملیک است، البته یک مقدار هم عرض کردیم مفاهیم عرفی طبیعتاً این‌طورند یعنی افراد واضح و غیر واضح است طبیعتاً و عقود را عرض کردیم در زندگی بشر تاثیر کلی دارند و در تمام عقود از همه عقود مهم‌تر بیع است چون ما هیچ عقدی به اندازه بیع کثیر الدوران در زندگی ما نیست و لذا در اصطلاح قدیم این‌طور بود اگر یک چیزی نسبت به چیزهای دیگر بیشتر دوران داشت می‌گفتند اصل، اگر بگوییم اصل در عقود بیع است به این معناست، انصافاً هیچ عقدی در زندگی بشر به اندازه بیع دوران ندارد، در صغیر امور و در کبیر امور

آن وقت بعد مرحوم شیخ به یک مناسبتی، ایشان این جور می‌گویند

البيع الذي يجعلونه من العقود يراد به النقل بمعنى اسم المصدر

این به معنای اسم مصدر، خود تملیک را مصدر گرفته انشایش را اسم مصدر

مع اعتبار تحققه فی نظر الشارع

با این نکته

المتوقف علی تحقق الإيجاب و القبول

یعنی به عبارت دیگری این نکته اش کجاست؟ این نکته ای که ایشان دارد نظر شارع و بعد ایجاب و قبول، این نکته اش این است که عرض کردیم اعتبارات قانونی طبیعتاً دو سنخ اند، اگر شیخ از این راه وارد می‌شود از این عبارت مجمل خارج می‌شد، یک نحوه

ارتباط قانونی خود شارع و مقنن می آید مستقیم قرار می دهد، دیگه آن جا فرد دخالت ندارد. این جا مراد من از فرد اصطلاحاً در اصطلاح ما ها مکلف، امروزه در اصطلاح حقوقی از فرد تعبیر می کنند به شهروند، خود شهروند دیگه یا همین لفظ انگلیسیش که citizen باشد، خود شهروند هیچ تاثیر ندارد مثلاً می گوید نماز واجب است، روزه واجب است، کتب علیکم الصیام، این جا مکلف یا شهروند هیچ تاثیر ندارد، این یک سنخ از اعتبارات قانونی است لکن عرض کردم سنخ دیگری از اعتبارات قانونی در کل قوانین وجود دارد، این سنخ اعتبارات قانونی دست مکلف را باز می کند که اصطلاحاً کرارا عرض کردیم اسمش را بگذارید اعتبارات شخصی یا الان در کتب عربی معاصر التزامات شخصیة، اسمش التزامات شخصی است. این یک طبیعت دیگری است، عقود جز التزامات شخصی است، این که ایشان می فرمایند که یُراد به، نظر شارع المتوقف علی تحقق الإيجاب و القبول، این مراد این است، ایشان می خواستند این نکته را توضیح بدهند، ایجاب و قبول التزام شخصی است آن که شارع می گوید این کار را بکن آن اصل قانون است یعنی قانون می آید این کار را می کند به شما اجازه می دهد در یک محدوده ای خودتان جعل بکنید، خودتان التزام بکنید چرا؟ چون اصل اولی این طور است، اصل اولی این که اعتبار لابد آن یصدر ممن بیده الاعتبار، این اصل اولی است، اصل اولی این است که مکلف لیس بیده الاعتبار، این هم اصل اولی. اگر ضمیمه بکنیم پس مکلف حق جعل ندارد، حق اعتبار ندارد، اگر ندارد می آیند می روند این اوضاع جامعه یا حالاتی که فرد دارد به هم می خورد لذا در قوانین می آیند یک محدوده ای را در اختیار مکلف قرار می دهند، آن وقت آن محدوده یک حدودی دارد یعنی این طور نمی گذارند در اختیار مکلف مطلقاً، بگویند تو هر کار کردی کردی، این کار را نمی کنند. یک حدود عام دارد آن حدود عام، حالا چون شیخ از این راه وارد شدند توضیح می دهم، آن حدود عام قوانین عمومی است، یعنی می آیند به مکلف بگویند تو حق داری التزامات شخصی داشته باشی اما جلوی قانون نایستی، تو بیا التزام بده، فرض کن عقد می بندی، قرارداد ببند اشکال ندارد اما عقد ببند که طرف شراب بخورد صد تومان بهش بدهی نمی توانی این کار را بکنی، التزامات شخصی یک تحدید عام دارد، التزام شخصی شما نباید بیاید با خود قانون در بیفتد، التزامات شخصی ای که در اسلام هست یکیش عقود است، یکیش عهود است حالا در ذیل آیه مبارکه اگر رسیدیم، یکیش نذور است، یکیش شروط است،

شرط ها التزامات شخصی اند، این ها همه التزامات شخصی اند، یکی فرض کنید آیمان است، یمین به اصطلاح، قسم است، این ها انواع التزامات شخصی است که شارع می آید دست طرف را باز می کند می گوید شما می توانید، چون شارع یک چیز هایی را واجب می کند، بعد می آید دست شما را هم باز می کند، می گوید تو هم می توانی این چیز ها را برای خودت واجب بکنی، ببینید می آید یک چیز هایی را هم شما واجب بکن، این شرط عام اصولا در قوانین بشری، این اصلا در قوانین یک اصل پذیرفته شده است، اگر دست مکلف و شهروند باز شد تا این قدر باز نمی شود که خود قانون را دور بزند لذا دارد لا نذر فی معصیه، عرض کردم این اختصاص به نذر ندارد، شرط هم همین طور است، عقد هم همین طور است، این لا نذر فی معصیه یعنی شما خیال نکنید دست شما را و لیوفون بندورهم، دست شما را باز کردیم که هر نذری انجام بدهید، نذر بکنید شراب بخورید، نمی شود، نذر شما و التزام شما حدود دارد پس یک حدود عام دارد، خوب دقت بکنید! آن حدود عامی که دارد آن این است که به طور کلی نباید التزامات شخصی شما به قانون برسد، دست به قانون بزند.

دو: یک خصوصیات موردی هم گاهی ملاحظه می کند، در التزامات شخصی مثلا می گوید اگر می خواهی نذر بکنی باید مثلا مستحب باشد، مباحث را نمی شود نذر بکنی، مثلا من باب مثال می خواهم بگویم. در عقود می آید یک کاری می کند، در عقود چون قرارداد است طبیعتش، بین دو نفر، التزام بین دو نفر است، التزام شخصی است بین دو نفر، می آید در عقود هم یک حدودی قرار می دهد، این المعلوم تحققه من الشارع، ببینید مرحوم شیخ نوشته اعتبار تحققه فی نظر الشارع المتوقف علی تحقق الایجاب و القبول، این تحقق الایجاب و القبول یعنی التزام شخصی، ایشان فرمودند تحقق الایجاب و القبول، آن اعتبار تحققه فی نظر الشارع آن حدودی را که می خواهد برای این قرار بدهد پس یک قانون یک نظام عام دارد، المومنون عند شروطهم إلا شرطا احل حراما، عرض کردیم این احل حراما را آقایان گیر کردند که چجوری معنا بکنند، احل یعنی چی، حراما یعنی چی؟ حرم یعنی چی؟ حالا یعنی چی؟ عرض کردیم این جور معنا نکنید، این احل حراما و حرم حالا باهم یک جمله است، این احل یعنی إلا خالف القانون، دو تا را با هم دیگه جمع بکنید، این آیا من می توانم حرام را حلال بکنم؟ می توانم؟ یک بحث های خیلی مفصلی را آقایان این جا آوردند که اگر نگاه

بفرمایید چون عده ای هم کتاب ها نوشتند در حول حوش آن، بحث های مفصلی کردند، به نظر من می آید که آن بحث ها خیلی محل ندارد، کل این دو تا عبارت با هم یک معنا دارد یعنی إلا ما خالف القانون، الصلح جائز بین المسلمین إلا صلحا احل حراما أو حرم حلالا یعنی خالف القانون، ما در صلح دستتان را باز می کنیم، شما می توانید مصالحه بکنید لکن این هم باز یک حد عام دارد و لذا ما آمدم این را مجموعه روایات را یک شکل و شمائلی بهش دادیم پس التزامات را کردیم التزامات قانونی، اعتبارات قانونی، اعتبارات شخصی، التزامات شخصی، التزامات شخصی یک نظام عمومی دارد، یک چیزی به عنوان روی آن نتیجه شده و آن قانون است، هیچ التزام شخصی نمی تواند بیاید جلوی قانون را بگیرد. نذر باشد، غیر نذر باشد، هیچ التزام شخصی نمی تواند بیاید در مقابل قانون، از آن که پایین آمد آن وقت در این چیز هایی که قرار می دهد می آید گاهی اوقات قیود خاصی را می گذارد، گاهی اوقات هم این قیود را بر می دارد لذا عرض کردیم اگر قیود خاص آمد اصطلاحا مثلا در عقد که یک نوع التزام شخصی است اسمش می شود عقد شکلی، اگر قیود خاصی نیامد اصطلاحا اسمش می شود عقد رضائی. عقد یک التزام شخصی است، نظام عام عقد باید مخالف با قانون نباشد، نظام خاصش، عقد چون قرارداد است باید اراده و اختیار و رضا توش باشد، اگر به همین مقدار اکتفا کرد می شود عقد رضائی، عقد رضائی اگر به اصطلاح به خود عقد بخورد اسمش صلح است مثلا شما می گویند اگر یک چیزی مجهول بود نمی توانید بفروشید ، ببینید فروش عقد شکلی است، شکل دارد، این المعتبر اعتبار تحققه شارع می آید به بیع شکل می دهد، شما وقتی بیع ازتان محقق می شود که در ضمن شکلی که شارع بهتان داده انجام بدهید، گاهی اوقات شارع صلاح می داند، بعضی از موارد هست، درست است شکل دارد اما شما می خواهید یک کاری انجام بدهید که رضایت هست، اراده هست، قصد هست اما می خواهید آن شکل را محدود نکنید خودتان را، آن هم شارع می آید با یک ترتیبی اجازه می دهد، مجموعه ترتیبی که ما داریم:

یک: کل عقد را می آید اجازه می دهد اسمش صلح است، می گوئیم صالحتک، این کتاب نمی دانم چند صفحه دارد، خصوصیاتش چیست، صالحتک. حالا آن صلح هم تا چه حدی؟ جهل مطلق، هیچی ندانید صالحتک صدق می کند، غبن کبیر هم صالحتک صدق می

.....
کند چون می خواهد، چون در بیع غبن قبول نمی شود اما در صلح غبن قبول می شود. خوب دقت بکنید! این ها چون مباحثی است که بعد خواهد آمد این شکل کلی بحث است که من عرض می کنم.

آن وقت اگر آمد در عقد رضایت شما را گرفت اسمش صلح است، این که الان در دنیای امروز هم مطرح است، همین که عقود رضائی امروز هم مطرح است ما عرض کردیم از روایات در می آید که گاهی اوقات یک التزامات شخصی است که در ضمن التزام است، التزامات شخصی که آن هم جنبه رضائی دارد، این اسمش در روایت شرط است پس ما مجموعاً مثل بیع داریم که عقد شکلی است، این اعتبار تحققه فی نظر الشارع یعنی شارع یک مدل داده، نمونه داده، شما باید قراردادتان ضمن این باشد، این اسمش بیع است، البته چون قرارداد التزام شخصی است شما هم باید التزام بدهید، اسمش ایجاب و قبول است پس تحقیق قانونی حقوقی این مطلب کاملاً روشن شد، جایگاه بیع و کیفیت بیع، کجا می شود شکلی و کجا می شود رضائی؟ اگر شکل را معین کرد ایشان دارد اعتبار تحققه فی نظر الشارع، این شکلی. گاهی اوقات شارع می آید بعضی از خصوصیات شکل را حذف می کند می شود رضائی، این حذف گاهی در خود عقد است اسمش می شود صلح، در ضمن عقد است اسمش می شود شرط پس این ها را ما یک انسجام دادیم تمام تفکر هر کدام جای خودش روشن شد، این هم خلاصه بحث.

ثم إن الشهيد الثاني نص في " كتاب اليمين " من المسالك

بعد ایشان در آخر کلامشان متعرض بحث صحیح و اعم شدند که این بحث صحیح و اعم در اصول مطرح شده، آیا در معاملات هم هست یا نه آن بحث دیگری است. علمای ما نوشتند که، این هایی که قائل به صحیح بودند که عبادات و معاملات صدقش فقط یعنی وضع شده برای معانی صحیحه إلا حج چون حج اگر فاسد هم شد یجب المضي فیه بلکه از روایت در می آید که بلکه همین حج فاسد حجة الاسلام است نه حجتی که بعد قضاء، ایشان در این جا نقل کردند، اما در بحث حج که بحث خاص خودش است، این طور نیست که به اصطلاح صحیح و فاسدش صدق بکند، سابقاً عرض کردم در حج عده ای از محرمات احرام هست که در حال احرام باید انجام ندهد بر او حرام است لکن علمای اسلام بعضی هایشان عقیده شان این بود که اگر محرمات را انجام داد حجتش هم فاسد است و طبعاً

این مسئله در آن زمان خیلی مشکل بوده، الان زمان ما خیلی مشکل نیست چون فرض کنید از همین قم می خواستند بروند چهار پنج در راه بودند تا حج بروند، رفته حج، بهش بگو حجت فاسد است، باز چهار پنج ماه در راه تا برگردد، باز تا برگشت باید راه بیفتد برای حج سال بعد برای قضاء و لذا اگر شنیده باشید عده ای وقتی حجتشان فاسد بود در همان مکه می ماندند، دیگه ارزش ندارد برگردند چون برگردیم پنج شش ماه، باز دو مرتبه پنج شش ماه، این ها همان جا ماندند، این سرّ این که در تاریخ دارد که ماند حتی قضی من قابل، سرّ این بود چون ارزش نداشت یعنی ارزش رفت و آمد نداشت، الان برای ما آسان است، الان بعضی از این آقایان که در خلیج هستند سه روزه حج می روند، همان شب نهم می روند و شب دوازدهم بر می گردند. آن زمان این جور نبود، خدا رحمت کند آقای بجنوردی می گفت از بجنورد ما تا مکه می رفتند چهارده ماه طول می کشید، هفت ماه رفتن و هفت ماه برگشتن، خب اگر این حجت فاسد باشد اصلا تصور، مگر سال دیگه برود و إلا اصلا تصور رفتن و برگشتن، رفت و برگشت برای او معقول نبود، مرحوم حاجی هم که این قدر بهش حاجی می گویند چون ایشان یک حجتی انجام داد، بیت المقدس هم رفت، عراق هم رفت، سه سال طول کشید یعنی از وقتی که از سبزوار در آمد تا به سبزوار برگشت سه سال مجموع حج ایشان طول کشید رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال کیف ما کان آن نکته حالا غیر از این جهت خارجی که عرض کردم در روایات ما فساد حج به محرمات احرام پیدا نمی شود إلا مسئله جنسی، آن هم با شرائط معینش و در روایت هم دارد که همین حج فاسد حجة الاسلام بود، آن به عنوان جزا و عقوبت می ماند. عرض کردیم حج در بین عبادات یک خصوصیتی دارد یعنی احرام یک خصوصیتی دارد که اگر انسان تمام محرمات احرام را انجام بدهد از احرام در نمی آید، این بحث خاص خودش است، این نیست که ایشان فرمودند، نماز این طبیعت را ندارد، شما اگر نماز خواندید صحبت کردید رویتان را برگردانید از نماز در می آیید، اما احرام یک خصلتی دارد، عبادتی است خصوصیتی دارد بدون این که بیاید قربانی بکند و حلق بکند در نمی آید، در همین صلح حدیبیه که پیغمبر اکرم تا حدیبیه تشریف بردند، حدیبیه الان اسمش شمیسیه است اگر آقایان مکه مشرف شدند وقتی می خواهند از مکه به طرف جده بروند چون غالبا بر می گردند دست راست نوشته شمیسی، این شمیسی همین حدیبیه است و جز ادنی الحل است یعنی یکی از مواردی است که به حرم خیلی نزدیک است مثل

تنعیم، البته از تنعیم دورتر است، الان تنعیم که داخل مکه است اصلاً، عرض کنم که در این جا که رسیدند حالا پیغمبر احرام داشتند، خب بعد بنا شد که بروند، مشرکین هم آمدند گفتند نه امکان ندارد سال ششم بود، امکان حج ندارد و بعد صحبت جنگ و صحبت دعوا بالاخره تا مصالحه کشید صلح حدیبیه، به صلح کشید و صلح نامه نوشته شد و تمام شد و بنا شد که ماده صلح این شد که امسال عمره نیایند چون ماه ذی القعدة بود، سال بعد عمره بیایند، طبق ماده صلح خب دیگه بنا شد پیغمبر برگردد از همین حدیبیه، حدیبیه تقریباً با مدینه چون مدینه تا مکه ده روز بود که به حساب ده مرحله بود و الان هم همان طور است، هر مرحله ای ۴۵، ۴۶ کیلومتر، ۴۶۰ - ۴۵۰ کیلومتر، ده مرحله بود و تقریباً حدیبیه به نظرم یک روز کمتر فاصله اش تا مکه است، حالا من دقیقاً نمی دانم چقدر است، در ذهنم الان دقیقاً نیست. علی ای حال حدود نه روز، برگشتند، پیغمبر بنا شد، حالا مشکل این بود که احرام بسته بودند، پیغمبر آمدند گفتند آقا، سد مشرکین، این سد را در فقه داریم، مشرکین جلوی ما را گرفتند و نمی گذارند ما عمره انجام بدهیم، مسلمان ها گفتند نمی شود، ما اعمال عمره انجام می دهیم، سعی بین صفا و مروه، ما چطور از احرام، ببینید، این در ذهنشان این بود، ما چطور از احرام در بیاییم؟ که سعی بین صفا و مروه نکردیم، این در ذهن بود. پیغمبر دارد، من در کتب عامه دیدم، در شیعه ندیدم، در خیمه ام سلمه هم بود، گفتند چه اوضاعی درست شد، ما بهشان بگوییم از احرام در بیایید قبول نمی کنند، ام سلمه گفت اول خودتان در بیایید این چاره ای نیست، خودتان از احرام، که می گویند یک گوسفندی شتری کشتند، خودشان از احرام در آمدند، این سنت سد مشرکین مال این جاست، مال صلح حدیبیه است، سال بعد پیغمبر عمره آمدند که اصطلاحاً عمره القضاء می گویند، عرض کردیم از وقتی که پیغمبر به مدینه آمدند آمدنشان به مکه محدود است، سال اول ششم بود یعنی بنا نشد و به صلح حدیبیه منتقل و برگشتند، سال دوم آمدند و عمره انجام دادند که اصطلاحاً عمره القضاء می گویند، آن هم در ذی القعدة بود، آن هم یک شرحی دارد سال هفتم. سال هشتم آمدند فتح مکه، این بار دومی است که وارد مکه شدند بدون لباس احرام با لباس جنگ که بعد هم فرمودند دیگه هیچ کس حق ندارد با لباس جنگ وارد بشود، این فقط برای من است اختصاصاً، با لباس جنگ وارد مکه شدند بدون لباس احرام، بعد هم آن جا رفتند طائف را فتح کردند برگشتند به مکه این دفعه با لباس احرام، بعد از فتح طائف یک عمره در سال هشتم و

این که مکّه در اختیار مسلمان ها بود، فقط پیغمبر در ذی القعدة عمره انجام دادند و به مدینه برگشتند، سال نهم هم که آیه برائت بود آن جریان آن مرد و بعد هم امیرالمومنین تشریف بردند پیغمبر خودشان حج و عمره مشرف نشدند، این هم سال نهم، سال دهم هم که حج رفتند که اصطلاحاً حجة الوداع می گویند. عرض کردم حجة منحصر به فرد در ده سال این تنها حجی است که پیغمبر انجام دادند، دو تا عمره انجام دادند سال هفتم و سال هشتم و یک حج هم که سال دهم، این کل حالا از بحث هم خارج شدیم ولی حالت تاریخی روشن شد.

پس بحث إلا الحج نیست، حج یک خصلت خاص خودش را دارد، از احرام کسی در نمی آید إلا با قربانی و این ها و لذا اگر تمام محرمات احرام را انجام بدهد باز هم از احرام در نمی آید، لباس بپوشد و هر کار بکند از احرام در نمی آید، هنوز محرم است تا هدی، عمل حرام انجام داده اما از احرام در نمی آید إلا همان موردی که در روایات ما هست اما در فتاوی اهل سنت زیاد دارند از احرام در می آید، عرض کردیم ما یکی مثل حج داریم که ازشان در نمی آید إلا با اتیان اعمال خودش، یکی هم مثل نماز داریم که می تواند سریعاً از نماز، از عبادت خارج بشود، یکی هم مثل روزه ماه رمضان، در روزه ماه رمضان هم گفته شده مثل حج است یعنی وظیفه شما در ماه رمضان امساک است، حتی اگر ده بار هم غذا بخورید باز هم وظیفه تان امساک است. از آن در نمی آئید چون دارد اتموا الصیام الی اللیل و لذا هم قائل شدند اگر ده بار غذا بخورد باید ده تا کفاره بدهد، این سرّش مال این است یعنی اگر غذا هم خورد غیر از روزه قضاء و غیر از روزه نذر، از آن روزه می شود در بیاید، خصوص روزه ماه رمضان شما از روزه در نمی آئید لذا در خیلی از روایات دارد یتِمّ صومه یومه ذلک و یقضی حتی اگر آن عمل فاسد هم بود باید قضا بکند معذک وظیفه دارد به اتمام صوم، این فتاوی عده ای که با تکرر موجب هر کفاره، معذک یجب علیه امساک الی اللیل، یا یجب علیه الصوم الی اللیل، در روزه ماه رمضان اختلاف است پس به تا شد، یکی نمی شود از توش در آمد، یکی راحت می شود از آن در آمد مثل نماز، یکی هم مختلف فیه که روزه ماه رمضان باشد که می شود از روزه در آمد یا نه، می گوید حتی ده بار هم غذا خوردی باز هم نمی شود، باید تا شب روزه را بگیری، ثم اتموا صیامه الی اللیل، این صیام و امساک باید تا شب ادامه پیدا بکند، بقیه روز ها نه.

پرسش: الان که فتوا نداریم

آیت الله مددی: فتوا در تکررش مثل آقای خوئی در خصوص جماع، خصوص جامع، در اکل و شرب نه،

پرسش: اطلاق روزه نمی شود کسی که صبح تا شب غیر ماه مبارک اعمالش را انجام می دهد اطلاق روزه نمی شود

آیت الله مددی: خب این ها می خواهند بگویند چون اطلاق است یعنی امساک، می گویند چون آیه آمد اتموا الصیام الی اللیل، این واقعا هنوز روزه است وظیفه اش این است یعنی نهار ماه رمضان تکوینا یک خصلتی دارد و این تکوینی است، خصلت تکوینیش هم هست، این باید به روزه بگذرد ولو شما غذا بخورد، این باید به روزه بگذرد،

به هر حال بحث صحیح و اعم را ما در این جا متعرض نمی شویم، ایشان فقط گفتند عبادات مال صحیح است، ما عرض کردیم در بحث اصول که دیگه چون جاش نیست و صحبت کردیم و در بحث اصول حق در مقام اعم است نه صحیح، این که ایشان اختیار فرمودند صحیح را، کفایه هم قائل به صحیح است، ما عرض کردیم ظاهرش اعمی هستیم و ظاهرا اطلاق عمل می شود اما قیدش و خصوصیاتش آن ها در بحث های خودش باشد.

بعد ایشان می فرماید که اگر ما صحیحی شدیم، این در کفایه هم آمده دیگه، اشکال معروفی است که تمسک به اطلاقات نمی شود کرد، احل الله البیع، چون اگر شک داریم فلان چیز شرط است یا نه احل الله البیع یعنی خصوص بیع صحیح، اگر شک کردیم نمی توانیم به اطلاق تمسک بکنیم بگوییم شرط نیست چون اگر واقعا شرط باشد بیع صحیح با آن است، دیگه نمی شود لذا مرحوم شیخ برای تمسک به اطلاقات راه دیگری را مطرح می کنند

نعم، يمكن أن يقال: إن البیع و شبهه فی العرف إذا استعمل فی الحاصل من المصدر الذی یراد من قول القائل.

این کلمه حاصل از مصدر ظاهرا مرادش اسم مصدر باشد، فکر می کنم، نمی دانم، و إلا کلمه حاصل از مصدر در عبارات آقایان متعارف نیست، در فارسی چرا گفته شده ما در فارسی مصدر و اسم مصدر و حاصل مصدر داریم، در فارسی گفته شده اصلا یک کتابی است چاپ شده، دانشگاه چاپ کرده، مصدر، اسم مصدر و حاصل مصدر، یکی از اساتید سابق نمی خواهم اسم ببرم چاپ کرده

و این این طوری فرق گذشته مثلا گفتن مصدر است، گفته اسم مصدر است، گفتار حاصل مصدر است اما این کلمه حاصل مصدر را من در عربی نشنیدم، غرض ایشان چون کلمه حاصل مصدر آورده به مناسبت این تعبیر، در فارسی گفته شده که ما، البته این که گفته اسم مصدر است الان به ذهن من است، کتاب را هم خواندم، خیلی وقت پیش، شاید سی و هفت هشت سال قبل، خصوصیات عبارتش یادم رفته، علی ای حال یک کتابی است دانشگاه چاپ کرده مصدر و اسم مصدر و حاصل مصدر، این در فارسی شاید بشود گفت اما در عربی ما نداریم و توضیحات کافی هم راجع به کلمه اسم مصدر و اصل این کلمه است، قدیمی ترین موردی که من دیدم حالا اگر آقایان جای دیگه دیدند در کلمه اسم مصدر در الکتاب سیبویه آمده لکن آن جا مراد معلوم نیست مراد اسم مصدر اصطلاحی الان باشد. اولین جایی که من دیدم الکتاب سیبویه است، خود سیبویه ۱۸۰ و فاتش است قرن دوم، زمان موسی ابن جعفر، در این کتاب اسم المصدر بکار برده شده اما آنی که رسما در کتب ادبی آمده به نظرم در ابن مالک باشد، به نظرم که شرح رسمی داده چون ابن مالک در الفیه هم دارد و لاسم مصدر عمل، در تصریف و شریح تصریف یک توضیحاتی راجع به مصدر و اسم مصدر داده که زیربنای حرف های بعدی هاست، البته بعدی ها مخصوصا با این حرف هایی که گفته شده دیگه خیلی احتمالات دادند، این قدر فرق بین مصدر و اسم مصدر نوشتند که آدم دیگه خسته نمی شود.

علی ای حال کیف ما کان حاصل من المصدر مرادش ظاهرا اسم مصدر باشد نه حاصل مصدری که الان ما.

عند الانشاء لا يستعمل حقيقة إلا فی ما کان صحيحا مؤثرا ولو فی نظر القائل، ثم إذا کان مؤثرا فی نظر الشارع کان بیعا عنده، و إلا کان صورة بیع، نظیر بیع الهازل عند العرف

خلاصه حرف مرحوم شیخ این است که مراد ما از تمسک به اطلاق یعنی اگر بیعی در عرف صحیح است، اول این. اگر بیعی در عرف صحیح است یعنی اگر گفته شد عرفا این خرید و فروش است یا فروش است، اگر گفته شد که این فروش است یا خرید و فروش است این صدق کرد اگر شک کردیم مثلا اگر به فارسی گفت این را فروختم این قدر هم گفت خریدم، این خب خرید و فروش است، شک کردیم باید این مطلب به عربی باشد اعتبار عربیت به اطلاق احل الله البیع تمسک می کنیم می گوئیم شارع اعتبار عربیت نکرده است

یعنی در نظر عرف اولاً باید، اما اگر کسی به شوخی گفت یا همین طور که ما نشستیم در بحث می‌گوییم دیگر، مثلاً اگر گفت که خانه ام را فروختم، خب بنده وقتی گفتم خانه ام را فروختم، خانه ام را که نفروختم، انشای بیع نکردم، من دارم صورت بیع را نقل می‌کنم یا مثل زوجت یا طلق، کسی که طلاق نمی‌دهد، کسی زنش را با این تعبیر طلاق نمی‌دهد، این جور جاهایی که ما لفظ را بکار می‌بریم و اراده معنا نمی‌شود این جاها نه، جاهایی که واقعا بیع است، واقعا بیع و شراء است در نظر عرف و صحیح است و شک بکنیم شارع اعتبار کرده یا نه آن جا می‌توانیم تمسک بکنیم.

این خلاصه نظر مرحوم شیخ پس مراد از صحیح یعنی صحیح در نظر قائل، بعد ایشان می‌گوید، این مطلب را توضیح می‌دهد آقایان نگاه بکنند.

عرض کنم این مطلبی را که ایشان فرمودند مرحوم شیخ نحوه تمسک به اطلاقات ظاهراً مرادشان تمسک به اطلاق احل الله البیع است یا اوفوا بالعقود ظاهراً لکن در این جا یک اشکال اساسی است، البته مرحوم شیخ چون اعتقاد ندارد، یک اشکال اساسی حضرات اخباری‌ها دارند که اصلاً اطلاقات کتاب قابل تمسک نیست، دیگر بحث ایشان کلاً برداشته می‌شود، اصلاً از ریشه برداشته می‌شود مگر این که اطلاق روایت باشد چون عرض کردیم اخباری‌ها اطلاق کتاب را قبول ندارند اما اطلاق روایت از اهل بیت باشد قبول دارند و عرض کردیم یکی از اشکالات مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی و دیگران به اخباری‌ها همین است دیگر، خب اطلاق اطلاق است چه فرق می‌کند، در قرآن باشد یا در کلمات امام باشد و من توضیحاً عرض کردم حالا اخباری‌ها چون از آن إنما يعرف القرآن من خطب به از آن راه‌ها وارد شدند، من عرض کردم بهترین توجیه برای کلمات اخباری‌ها این است که اخباری‌ها بگویند اگر آن حرف که ظاهراً مثلاً ظواهر کتاب حجت نیست آن را بردارند.

پرسش: روایات در مقام تشریع و قرآن در مقام تشریع

آیت الله مددی: این اشکال اصولی هاست، نه این‌ها می‌خواهند چیز دیگر بگویند، من فکر می‌کنم اگر این را می‌گفتند بهتر بود، می‌خواستند بگویند شریعت یک جوری است که اصلاً آنی که در کتاب آمده یا در سنت پیغمبر آمده این‌ها به اصطلاح امروز ما از قبیل

قانون اساسی اند، امروزه هم در دنیا به قانون اساسی برای اطلاقش عمل نمی شود چون ما اصطلاحا، چون اصطلاحات فراوانی دارند، فرض کنید مثلا یک چیزی شبیه شعار داریم، مثلا استقلال آزادی، یک چیزی شبیه شعار است، شعار قطعا به اطلاقش عمل نمی شود، هر کسی بگوید من آزادم هر کاری بخواهم بکنم دیگه، شعار ما استقلال آزادی، شعارات قطعا به اطلاقش عمل نمی شود، قوانین اساسی به اطلاقشان عمل نمی شود لذا هم هی دارد که قانون آن را شرح می دهد، قانون اساسی چارچوب های کلی است، اصلا وضع برای اطلاق نیست.

آقایان یک اصطلاحی دارند یا مقام اجمال یا بیان یا اجمال، این ها بعضی ها گفتند آیات مبارکه در مقام اجمال است، چون لفظ اجمال برای قرآن مناسب نیست آقایان کاش این تعبیر را بکار نمی بردند، بگوییم در مقام تشریع مثل قانون اساسی، چارچوب های کلی. پرسش: اطلاق مقامی همین است دیگه

آیت الله مددی: خب اگر این باشد به اطلاقش عمل نمی شود تمسک کرد.

اگر اخباری ها به جای آن حرف این حرف را می گفتند بهتر بود، اصولا شریعت به این نحو بیان شده که قرآن و روایات رسول الله مثل قانون اساسی اند، روایات اهل بیت به منزله قانون خاص اند لذا به روایات به اطلاقش عمل نمی شود تمسک کرد، به آیات به اطلاقش عمل نمی شود تمسک کرد یعنی به عبارة اخرى هر دو اطلاق دارند اما اطلاق لفظی. عبارت اخباری ها این نیست، اخباری ها این را نگفتند پرسش: خود روایت به اطلاق آیه تمسک کرده است.

آیت الله مددی: آن جهت دیگری دارد.

این ها می گویند نمی شود اخذ کرد چون به احتیاط تمسک می کنند، مشکلشان این است.

خوب دقت کردید؟ پس یک: این حرفی که من زدم باز یک مقدار آن قباح حرف اخباری ها را برداشت، آن ها می گویند اصلا به اطلاقش عمل نمی شود تمسک کرد، لذا مرحوم نائینی می گوید چه فرق می کند، اطلاق احل الله البیع در کلام امام باشد، اخباری ها می گفتند إنما يعرف القرآن من خطب به، علم قرآن فقط اهل بیت است، عرض کردم اخباری ها حرفشان این است، حرف ملا محمد امین

این است که می گوید کتاب و سنت از راه تفسیر اهل بیت باید برسد، این قید را دارند، اصولی ها هم که بعد آمدند گفتند شما علم به حکم پیدا بکن، می خواهد تفسیر اهل بیت باشد یا نباشد، آن ها گفتند علم حجت نیست، حجیت علم ذاتی نیست، دعاها را برایتان تفسیر بکنیم، برایتان علم پیدا شده خب بیخود علم پیدا شد، باید شما کتاب و سنت را فقط از راه اهل بیت بگیرید، راه دیگر ندارد. این خلاصه حرف ملا محمد امین استرآبادی در فوائد مدنی است، حالا به مناسبت چون وقت هم تمام شد عرض کردیم خیلی عجیب است، واقعا نمی دانم این تصادفی پیش آمده، این حدیث معروف إنی تارکُ فیکم الثقلین خب خیلی متون مختلف دارد انصافا، خیلی زیاد دارد، کتاب الله و عترتی یا کتاب الله و سنتی، حالا بعضی ها هم احتمال دادند که این سنتی نبوده نصیبی بوده یعنی داماد من که امیرالمومنین است، خیلی بعید است، کتاب الله و سنتی، عرض کردم متون دو تاست، یا سنتی یا عترتی، من در کتاب مسند زید آخر مسند الان نمی دانم، چون آخر مسند یک مقدارش مشکوک است که مال کتاب هست یا نه، نمی دانم کدام قسمت آخر مسند است، در کتاب مسند زید دیدم، جای دیگه هم ندیدم، ظاهرا تا آن جایی که من فکر می کنم منحصر به همین است، عبارتش این است کتاب الله و سنتی و عترتی اهل بیتی، چهار تا آورده. این تنها جایی که من دیدم چهار تا آورده این است، کتاب الله و سنتی و عترتی اهل بیتی، بعد ما إن تمسکتُم بهما، ضمیر را مثنی آورده، این خیلی عجیب است، چهار تا آورده، لفظا چهار تا آورده اما ضمیر را تثنیه آورده لذا من فکر می کنم همین حرفی که ملا محمد امین گفته کتاب و سنت را یکی گرفته، عترت و اهل بیت را یکی گرفته. خیلی عجیب است، این متن خیلی غریبی است چون این متن را من جای دیگه ندیدم شاید چند بار دیگه هم در این درس عرض کردم خیلی متن عجیبی است کتاب الله و سنتی و عترتی اهل بیتی، آخریش واو ندارد، این را منحصر در این کتاب دیدم جای دیگه

پرسش: عترتی نیستند؟

آیت الله مددی: چرا، آن وقت ما إن تمسکتُم بهما، ندارد بها، یا بهم، صیغه ای که آورده، لفظی که آورده ضمیر تثنیه آورده است